

رساله‌ای در باب

## اوزان شعر عربی و فارسی

تقدیمی مجتبی مینوی

استاد دانشکده علوم معقول و منقول

[ این سعی خود را در منقح کردن متن رساله عروض ادیب صابر  
بیاد مرحوم فاضل تونی که چند سالی در خدمت او در دارالمعلمین  
مرگزی درسی خواندم و سالها از محضر او استفاده کردم تقدیم و  
توشیح می‌کنم، در سینه‌های مردم عارف مزار اوست. ]  
رساله مختصری در باب اوزان شعر عربی و فارسی که درباره مؤلف آن بین دو  
نفر تردید هست در مجامع مختلف مندرجست.

متنی که بنده از آن رساله تهیه کرده‌ام و اکنون منتشر می‌سازم در انگلستان از  
روی نسخه‌ای متعلق بموزه بریتانیا بشماره Or. 4110 (از ورق ۳۹۹ ب تا ۴۰۲) نقل  
شده و بانسخه دیگری در کتابخانه دیوان هند (India Office Library) بشماره 4618  
(ورق ۵۵) مقابله شده است. در نسخه بام (موزه بریتانیا) تصریح بنام نویسنده  
نشده است، ولی در نسخه ده (دیوان هند) مقدمه رساله چنین آمده است که: این  
جزویست که در اقسام عروض اشعار پارسی است تصنیف شیخ امام رشیدالدین سعد  
الاسلام محمد بن محمد بن محمد المعروف بوطواط رحمة الله علیه و نور ضریحه. این  
نسخه متعلق باوایل قرن نهم هجری یا اواخر قرن هشتم است و نسخه ایست از کتاب  
الوافی فی العروض والقوافی تألیف عمر بن عثمان بن الحسین الجنزی (۱) و فقط ورق

۱- ادیب و شاعر بود و از شیوخ سمعانی بود (الانساب ۱۳۷ پ)، و در سال ۵۰۵

در مرو درگذشت (برو کلمن ذیل ج ۳ ص ۲۱۳).

اخیر آنست که این رساله را بران نوشته اند ( رجوع شود بمقاله آربری در معرفی بعضی نسخ خطی کتابخانه ده در مجله انجمن آسیائی همایونی سال ۱۳۳۹ ص ۳۸۶ ).  
در کتابخانه‌های ترکیه نیز چندین نسخه از این رساله دیده‌ام. در بعضی از آنها نام مؤلف معلوم نیست، مثلاً در مجموعه ۷۹۵ کتابخانه ایاصوفیه ورق ۳۶۸ ب تا ۳۶۹ ب (۳ صفحه) نسخه بسیار پر غلطی از آن مندرج است با این مقدمه:  
این چند بیت است که در بیان بحور شعر گفته اند بطریق اختصار.

در برخی از نسخ آن رابه ادیب صابر ترمذی نسبت داده اند، مثلاً در مجموعه ۷۰۰ کتابخانه ایاصوفیه که مجموعه رسائلی است در بدیع و عروض، من جمله قصیده عربی نونیه‌ای شامل صنایع بدیعی، و قصیده سیمیه ابو حنیفه کوفی بمطامع  
قضی الله اسراً وجر القلم و فیما قضی ربنا ما ظلم

با ترجمه فارسی بر همان وزن و همان قافیه، و قصیده بدیعیه رائیه از قوام الدین موسوم به حدایق السحر، در ورق ۳۲ آ تا ۴ ب همین رساله آمده است و مؤلف را شهاب الدین الأدیب المعروف بالصّابری معرفی کرده است، و مجموعه از مخطوطات قرن نهم هجری است. نیز در مجموعه ۱۸۷۸ جزء کتابخانه سلطان احمد ثالث (در طوپ فاپوسرای) که حاوی ۲۶ رساله است از ورق ۵۰ آ تا ۷۱ آ (۵ صفحه) این رساله را درج کرده اند و اینجا هم نویسنده بنام الشیخ شمس الدین علی الصّابری ابن اسمعیل الترمذی یاد شده است و در آن ۲۹ بحر موجود است.

ادیب صابر ترمذی معاصر وطواط بوده است و از اشعاری که بین ایشان رد و بدل شده است بعضی هنوز در دست است. من گمان میکنم درست باید همین باشد که ادیب صابر این رساله را نوشته است، ولی این اعتقاد برای من از اینجا حاصل شده است که دیده‌ام عادة تألیفات اشخاص کم شهرت تر را بمردان مشهورتر نسبت داده اند و عکس آن کمتر اتفاق افتاده است، و بین این دو نفر رشید وطواط بیشتر شهرت دارد، و رنه اسناد کتبی بر هر دو نسبت تقریباً بیک قوت است.

در مجموعه ۲۶۲ در کتابخانه ایاصوفیه انشای تازه‌ای از این رساله هست با حذفها و اضافات و توضیحات و مقدمه و خاتمه‌ای که در نسخ دیگر نیست و از مؤلف اصل هم نیست. بحر این مقدمه هم رشیدالدین وطواط را نویسنده اصل معرفی میکند. مجموعه مورخ ۸۷۴ هجری است و این رساله از ورق ۵۵ ب تا ۶۳ آ از آن مجموعه را گرفته است و احمد آتش و عبدالوهاب طرزی در کتاب دستور زبان فارسی که بشرکی نوشته‌اند از روی آن مجموعه این رساله را نشر کرده‌اند (ص ۲۵۱ تا ۲۶۱ از چاپ دوم، استانبول ۱۹۵۴). در اکثر مواردی که بین دو نسخه لندن اختلاف است نسخه چاپی مطابق است با ده. در بعضی موارد هم نسخه چاپی اغلاط ناشی از بی‌دقتی دارد. از اختلافات چّ بنده فقط چند موردی را نقل کردم.

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدان که علم عروض علمی بدیع و عجیب است، و عروض میزان شعر عربی و پارسی را گویند و در وهفده بحر است مشمن سالم، و این بحور در حالت تعلیل و تعبیر نقصان از وزن اصلی می‌پذیرند و آن را مکفوف و اُخرب و سطوی و مخبون گویند. و نظیر هر یک در تحت هر بحری نموده آید. و اساسی بحور و اوزان شعر که در اصطلاح [اعل] علم [و] فضل است اینست: هَزَجٌ رَجَزٌ رَمَلٌ طَوِيلٌ مَدِيدٌ بَسِیْطٌ وَاَفْرٌ کَامِلٌ سَرِیْعٌ مُسْرَحٌ مُضَارِعٌ مُقْتَضِبٌ مُجْتَثٌ مُتْقَارِبٌ خَفِیْفٌ قَرِیْبٌ مُحَدَّثٌ (۱)

[ ۱ ]

### (آ) بحر هزج سالم

هزج را گر تمام ارکان همی خواهی از و مگذر

بگیر این بیت را یاد و بکن (۲) این قطعه را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

زهی با قدر یزدانی خهی<sup>(۴)</sup> فرزند پیغامبر

(ب) هزج مُسدّسِ مَخبون

چو از بحر هزج خرم شود دل شود آسایش جانها بحاصل

مفاعیلن مفاعیلن فعولن چنین تقطیع کن ای<sup>(۴)</sup> مرد عاقل

(ج) هزج مکفوفِ مَثْمَن<sup>(۵)</sup>

چو مکفوف شود رکنِ هزج هست<sup>(۶)</sup> دل افروز

بدین طرز به د بیت که گفتیم پیامه ز

مفاعیل' مفاعیل' مفاعیل' مفاعیل'

خوشت باد همه عمرو خرم<sup>(۷)</sup> باد همه روز

(د) بحر هزج اُخربِ مَثْمَن<sup>(۵)</sup>

وزنِ هزج اُخربِ گر کاغذت میسر<sup>(۸)</sup> مطالعات فریبگی

هر چند بخوانیش بود خوشتر و بهتر

مفعول' مفاعیلن مفعول' فعولن<sup>(۸)</sup>

ای رایت اقبال ز رای تو مظفر

(ه) بحر هزج اُخربِ مُسدّس

در بحر هزج سساز تأخیر حالی ز شمار اُخربش گیر

مفعول' مفاعیلن مفاعیلن ای پاک دل و خجسته تدبیر

## (و) رباعی بیشتر بر این وزن آید

در بیت هزج زحاف بسیار آید      این وزن تانه را ترا (۹) کار آید  
هر وزن که بازحاف او یار آید      در تقطیعش همه پدیدار آید  
مفعول مفاعله مفاعیلن فع      فعلن فعلن مفاعله مفعولن (۱۰)

## [۴]

## (آ) بحر رمل مثنیٰ سالم (۱۱)

خوشتر است از بحرهای بحر رمل بر اتفاق  
طبعها را سوی نظمش بیش باشد (۱۲) اشتیاق  
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان  
ای بنو آراسته صدر (۱۳) خراسان و عراق

## (ب) بحر رمل مخبون مثنیٰ (۱۴)

رمل مخبون را هست لطافت بکمال  
چو پیرسند تو تقطیع (۱۵) چنین کن همه حال  
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلان  
ای مبارک نفس (۱۶) و خوش سخن و نیکو فال (۱۷)

## (ج) رمل مسدس مخبون

چو ز شش (۱۸) رکن رمل یافت نظام  
هست تقطیعش از این گونه تمام  
فاعلاتن فاعلاتن فعلان  
بسحرگاه شو از جامه بجام

## [ ۳ ]

## (آ) بحر رجز مثنوی سالم (۱۹)

بحر رجز را گر تمام ارکان بخواهی در سخن  
بی هیچ شک تقطیع او چون پرسمت این گونه کن

مستفعلن    مستفعلن    مستفعلن    مستفعلن

هر روز بخت نو شود از گردش چرخ کهن

## (ب) بحر رجز مطوی مسدس

از رجز مطوی اگر با خبری    وزن خوشش برشمار باهنری  
مفتعلن    مفتعلن    مفتعلن    نیک بدان چو سره درنگری (۲۰)

## (ج) بحر رجز مخبون مسدس (۲۱)

طریق خن در، جز بود روا    عروض او چنین بود بنزد ما  
مفاعِلن    مفاعِلن    مفاعِلن    همیشه باد در جهان ترا بقا

شروشگاه علوم [۴] و مطالعات فرهنگی

رتال بحر سواپع انسانی

بحر سریع است خوش و دلگشای    جمله ارکانش نگر (۲۲) جان فزای  
مفتعلن    مفتعلن    فاعلان    هر چه بخواهی بدهادت خدای

## [ ۵ ]

## (آ) بحر قریب

قریبست زهی بحر بی نظیر    بدان نیک بکن نقش بر ضمیر  
مفاعیل'    مفاعیل'    فاعلان    در این باب (۲۳) تو این شعریاد گیر

## (ب) بحر قریبِ اُخرب

خواهی که بدانی قریبِ اُخرب      تا شاهِ سخن را شوی مقرب  
مفعولُ مفاعیلُ فاعلاتن      ای خدمتِ تو دولتِ مجرب

[ ۶ ]

## (آ) بحر منسرحِ سالم (۲۴)

منسرح از بحر هاست خوشتر و بهتر بنام  
وزن خوشش (۲۵) در عرضِ راحتِ روحست (۲۶) و کام  
مفتعلنُ فاعلانُ مفتعلنُ فاعلانُ  
مطربِ پرده بساز ساقی پیش آر جام

## [ (ب) بحر منسرحِ مُرفَل (۲۷) ]

منسرح است ای پسر چونیک بدانی و مطالعات فریبگی  
رکنِ مرفَلِ درو شدهست نهانی  
مفتعلنُ فاعلاتُ مفتعلنُ فع  
گردد معلوم چون بدوق بخوانی [

[ ۷ ]

## بحر خفیف

خوشتر (۲۸) بحر هاست بحر خفیف      وزن او اصلِ مثنوی لطیف  
فاعلاتن مفاعلن فعلان (۲۹)      کلُّ شیءٍ من الظریفِ ظریف (۳۰)

## [ ۸ ]

## (آ) بحر مضارع

ز بحر مضارع است سخن را همه جمال  
چو تقطیع رکنهاش بود جمله زین (۳۱) مثال  
مفاعیلُ فاعلان (۳۲) مفاعیلُ فاعلان  
زهی آسمان بقدر زهی مشتری بفال

## (ب) بحر مضارع اخرب

چون پرسم از مضارع اخرب ترا نشان (۳۳)  
تقطیع او چنین کن (۳۴) در حال و در زمان  
مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان  
ای تیره (۳۵) از جمال تو خورشید آسمان

## (ج) نوع من بحر المضارع الأخرَب

نوعی است از مضارع با رکنهای اخرب  
تقطیع او چو کردی گردد سخن مهذب  
مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلاتن  
ای مهرخ سمنبر ای دلبر شکر لب

## [ ۹ ]

## بحر مُقْتَضِب

بحر خوب مقتضبست وزن نیک بوالعجبست  
فاعلاتُ مفتعلن (۳۶) از بحور منتخبست



## [۱۰]

بجر مُجْتَثٌ

ببجر مجتث دلها ازان (۳۷) شتاب کنند

کز و سخن را چون لؤلؤ خوشاب (۳۸) کنند

مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلان

چنین کنند چو تقطیع او صواب کنند

## [۱۱]

بجر مَمْتارِب

چواندر مقارب کنی تا فزون (۳۹) بر این گونه تقطیعش آید برون

فَعولن فَعولن فَعولن فَعولن زهی دولتت را بقا رهنمون

## [۱۲]

بجر مُحَدَثٌ (۴۰)

نظم را بعد ازین بجر (۴۱) محدث گزین

یاد کن بعد ازین بجر محدث چنین

فَاعِلن فَاعِلن فَاعِلن فَاعِلن

آمد این وزن خوش از در (۴۲) آفرین

## [۱۳]

ببجر طویل آمد بسی شعر تر (۴۳) تازی

بدین سان بود بی شک (۴۴) چو تقطیعش آغازی

فَعولن مفاعیلن فَعولن مفاعیلن

زهی مملکت را چون فلک دام دمسازی (۴۵)

## [ ۱۴ ]

## بحر مدید

از مدیدش وزن خوش باز یابی      گاه دعوی چون بدودر (۴۶) شتابی  
 فاعلاتن فاعلن فاعلاتن (۴۷)      گرچنین دانی عمی (۴۸) برصوابی

## [ ۱۵ ]

## بحر بسیط

بحر بسیط شنوگر عاشق (۴۹) سخنی      تقطیع او بصفقت الاچنین نکنی  
 مستعملن فعلن مستعملن فعلن      ای زلف دلبرمن پربندوپر شکنی (۵۰)

## [ ۱۶ ]

## بحر وافر (۵۱)

ز وافر اگر همی طلبی نشانی      سزد که همیشه در سخن چکانی  
 مفاعلتن مفاعلتن فعولن      بزرگ زمین و نادره زمانی

## [ ۱۷ ]

چو بحر کاسلت اوفتد طرفی سخن مع علوم همه را کن او بگه عروض چنین بکن (۵۲)  
 متفاعلن متفاعلن متفاعلن      مشواد دولت تازه و نوتو کهن

- (۱) این را بحر متدارک و مُتَسَق می گویند و درچ نام دیگر آن را رَکُض گفته ، و بحر دیگری بنام مجتنب یا متجنتب هست که میزان آن فاعلن فاعلاتن است.  
 (۲) دَ هَ : بگیر این وزن را و یاد کن ، جَ : بگیر این قطعه را یاد و بکن این وزن را از بر .  
 (۳) دَ هَ : زهی.  
 (۴) دَ هَ : تقطیع کردش .  
 (۵) مِثْمَن را دَ هَ ندارد.

- (۶) دَهَّ : گشت . (۷) دَهَّ : عمر بهت .
- (۸) دَهَّ : مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن .
- (۹) بَمَّ : این وزن همه ترانه را .
- (۱۰) این دو مصراع تقطیع در دَهَّ نیست .
- (۱۱) «مثنیٰ سالم» در دَهَّ نیست ، و بهر حال این وزن سالم هم نیست ، مکفوف یا مقصور است ، بحر رمل سالم در ج آمده است :
- می روم با درد و حسرت از دیارت خیر بادا
- دل بخدمت می گذارم یادگارت خیر بادا
- فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
- از خدا باد آفرین بر روزگارت خیر بادا
- (۱۲) دَهَّ : بیش باشد نظمها را سوی طبعش ، ج : طبعها را سوی نظمش .
- (۱۳) ج : شادباش ای مفخرِ اهل . (۱۴) مثنیٰ در دَهَّ نیست .
- (۱۵) دَهَّ : بتقطیع . (۱۶) دَهَّ : قدم .
- (۱۷) دَهَّ : حال . (۱۸) دَهَّ : چوبازش .
- (۱۹) مثنیٰ سالم در دَهَّ نیست . (۲۰) دَهَّ : چو تو اندر نگری .
- (۲۱) سدس در دَهَّ نیست . (۲۲) دَهَّ : همه .
- (۲۳) دَهَّ : درین وزن . گاه علوم انسانی (۲۴) دَهَّ و ج : کبیر .
- (۲۵) دَهَّ : خوشی . (۲۶) دَهَّ : ذوق است .
- (۲۷) این بحر و مثال آن در دَهَّ و ج آمده است .
- (۲۸) دَهَّ خوشترین . (۲۹) دَهَّ : فعلن .
- (۳۰) دَهَّ : من اللطیف لطیف ، خ ل : من اللطیف ظریف .
- (۳۱) دَهَّ : هم برین . (۳۲) ج فاعلات .
- (۳۳) دَهَّ : پوشد مضارع اخرب خواهی کنی بیان ، ج : چون شد مضارع اخرب و خواهی کنی عیان .
- (۳۴) دَهَّ : تقطیع کن چ�ینش . (۳۵) دَهَّ : ای خیره .
- (۳۶) دَهَّ : فعلاتن فعلاتن . (۳۷) دَهَّ : ازان طبعها .
- (۳۸) دَهَّ : سخن که بیارند چون حساب .

- (۳۹) دَه : یافزون .  
 (۴۰) دَه : این اسم را غلط نوشته است .  
 (۴۱) «بحر» در دَه نیست .  
 (۴۲) دَه : از دو صد .  
 (۴۳) دَه : شعرها .  
 (۴۴) دَه : بور ارکان .  
 (۴۵) دَه : زهی دولتت را با فلک دام و دم سازی ، چ : ... با دوام فلک بازی .  
 (۴۶) دَه : چون بر وی .  
 (۴۷) دَه : فعلاتن فعلن فعلاتن .  
 (۴۸) دَه : دانیت بره .  
 (۴۹) دَه : گر عاشق این .  
 (۵۰) این مصراع مطلع قصیده ایست از معزّی (دیوان او ص ۷۲۸) .  
 (۵۱) این بحر و مثال آن در نسخه دَه نیست ، در چ هم نیست .  
 (۵۲) دَه : همه وزن یک نظری بود تو چنین مکن ، در چ مثال این بحر نیامده است ، فقط میزان را آورده و سپس گفته : خود بکلمی متروک شده است .
- در خاتمه این نکته نیز اضافه شود که در کتب عروض عربی فقط شانزده بحر یاد کرده اند ، و بحر قریب که در این رساله آمده است در آنها نیامده است و بقول شمس قیس از بحرهای مستحدث است .



کار تصحیح باخر رسیده بود که بتذکار صدیق عزیز آقای دکتر زرین کوب بدوره مجله یادگار مراجعه کردم در شماره دهم سال اول آن این رساله چاپ شده است . نسخه ای که مرحوم اقبال آشتیانی در دست داشته است بسیار بدو پر غلط بوده و آن چاپ مفید فایده ای نیست . مع هذا در تصحیح دو کلمه بنده را یاری کرد . یاد این استاد دیگر ما نیز بخیر .